



# بابه ظاهري

## ۱۳

## بابه ظاهر

## یگانه پادشاه موسیقیدان در تاریخ معاصر افغانستان

بابه ظاهر لقبیست که در حلقه‌های هنری بسیار نزدیک به آخرین پادشاه افغانستان محمدظاهرشاه، به او اطلاق می‌گردید. و این عنوان که سال‌ها پیش از اعطای لقب بابای ملت توسط حامد کرزی<sup>۱</sup> در هنگام قدرتش به او داده شده بود، نمایانگر دانش عمیق وی در موسیقی عملی و نظریست که از سایر پادشاهان سده‌های نهم و بیستم میلادی کشور ممتازش می‌گرداند.

شخصیت هنری محمدظاهرشاه برعکس شخصیت سیاسی او بسیار برجسته و قابل بحث‌های فراوانست؛ هر چند در کتمان این بعد شخصیتش بنابر شرایط خاص اجتماعی کشور، تلاش بسیار سختگیرانه صورت گرفت؛ تا جاییکه امروز کمتر کسی وی را به عنوان علاقمند موسیقی می‌شناسد، و حتی بسیاری از دوستان و نزدیکانش که ازین بعد شخصیت او آگاهی کامل دارند، خود را از آن بی‌خبر جلوه می‌دهند؛ در حالیکه او خود از برجسته‌ترین دانشمندان موسیقی افغانستان و نیمقاره‌ی هند و پاکستان بوده، قول بده

غلام‌علی خان در مورد او ورد زبان هنرمندان کلاسیک‌خوان این سه کشور است که بعد از سفرش به کابل در سال ۱۳۳۳؛ و دیدارش با ظاهرشاه، طی گزارش خاطراتش از کابل، در شهر دهلی با ناراحتی عجیبی به‌دوستانش گفته بود: از خاطرات نادر سفرم به کابل اینست که به‌درستی نفهیدم ظاهرشاه در اصل شهزاده‌یی بوده و یا پسر یک سازنده؟! و علت ناراحتی آن استاد نیز چنین بود که می‌گویند ظاهرشاه در هنگام اجرای برنامه‌ی او در حضورش چند نکته را برای اجرای بهتر یکی از راگ‌های خوانده شده‌اش یادآوری کرده، و ضمناً از وی خواهش خواندن چند راگی را نموده بود که زیاد متداول نبودند. استاد یادشده که در آن راگ‌ها تمرین کمتری داشت، از اجرای آنها معذور بود.<sup>۲</sup>

این امر عمق معلومات محمدظاهرشاه را در علم موسیقی؛ و نکته‌دانی و باریک‌بینی او را در عمل آن نشان می‌دهد. چنین باریک‌بینی‌های وی در چندین مورد دیگر نیز ورد زبان استادان خراباتست؛ بطور مثال زنده‌یاد استاد هاشم حکایت می‌کرد که روزی شاه در حضور نوازنده‌گان که وی خود نیز جزء آنها بود، از استاد یعقوب قاسمی پرسیده بود که تفاوت میان راگ‌های بهاگ و نت بهاگ چیست؟ و استاد که هنرمند غزلسرا بود، نه کلاسیک‌خوان؛ با آنکه با نظام موسیقی مکتب حضرت امیرخسرو آشنایی کامل داشت، ولی به‌علت عدم تمرین هر روزه در راگ‌های کلاسیک، در برابر این سوال غافل‌گیر شده بود؛ چون شخصیت بسیار مؤدب، حلیم و خوش‌برخوردی داشت، به‌پای ایستاده، با نهادن دست ادب به‌سینه گفته بود: اعلیحضرتا! این را فقط حضرت حق می‌داند. و روایت دیگری که محمدفاروق سراج (معروف به سردار آغا رییس المپیک وقت) که خود از آگاهان موسیقی کلاسیک شمرده شده؛ همیشه در بزم‌های موسیقی شاهی حاضر می‌بود؛ قصه می‌کرد که در هنگام اجرای برنامه‌ی استاد سلامت‌علی خان و استاد نزاکت‌علی خان در قصر

چهلستون، ظاهرشاه سیاهه‌یی از راگ‌ها را نوشته توسط او به‌استادان یادشده فرستاد تا آنها را برایش به اجرا گیرند. چون این لیست نیز حاوی برخی از راگ‌های کمتر معمول بود، استادان یادشده گفته بودند که ما فقط دو، سه تا از این راگ‌ها را می‌توانیم پیشکش حضور اعلیحضرت نماییم در بقیه تمرینی نداریم. چون وی پاسخ را برای شاه باز آورد، گفته بود؛ میدانستم! این راگ‌ها را به جز از پسر غلام‌حسین کس دیگری خوانده نمیتواند.

این سه روایت کمال دقت نظر ظاهرشاه را در موسیقی علمی یا کلاسیک هند و افغانی می‌رساند؛ زیرا فقط شنونده‌ی بسیار دقیق و آگاه موسیقی می‌داند که کدام هنرمند چی راگ‌هایی را در گذشته اجرا نموده و آواز او برای خوانش کدام گروه از راگ‌ها مساعدت بیشتری دارد. به‌طور مثال راگ هری کونس از جمله‌ی راگ‌هاییست که آغاز آن از ترکیب بسیار مشکل و پیچیده‌ی سرها شروع می‌شود؛ با آنهم استاد بزرگ سرآهنگ و پسرشان استاد الطاف حسین آن را با کمال مهارت به‌خوانش می‌گیرند، ولی در هند و پاکستان تا کنون هیچ استادی توانایی خواندن آن را نداشته‌اند. کلاسیک‌خوان برجسته‌ی هند استاد غلام مصطفی خان در سال ۱۳۵۵ش در حضور جمعی از دوستان استاد که از آن جمله جناب داکتر بلال در کانادا و دو، سه تن آنها چون جناب نزهت هروی و دیگران در آلمان تشریف دارند، در کابل گفته بود که راگ هری کونس سرآهنگ را بیست و پنج سالست که از ریکارد می‌شنوم و همزمان با شنیدن آن را زمزمه می‌کنم و از آن لذت می‌برم؛ هرگاه خود خواسته‌ام آن را به‌تنهایی به‌اجرا درآورم، نتوانسته‌ام حتی از سرآهنگ کاپی نیز بکنم. و از همین نکته‌های باریکست که نواختن راگ درباری در رباب و اجرای راگ‌های ماروا و اساوری در سیتار بسیار مشکلست، زیرا بر روی گردن رباب فقط چهار پرده می‌بندند؛ راگ‌هایی که وسعت سرهای آنها در هنگام اجرا از یک سپتک یا اکتاو تجاوز می‌کند، نوازنده را مجبور می‌سازد تا با گذاشتن انگشت بر

بخش‌های پایینی گردن این ساز صدای سرهای بلند تر را در یابند و عدم پرده‌بندی این بخش تشخیص سرهای معینه را دشوار می‌سازد؛ و در نتیجه نوازنده‌یی که مهارت و تمرین کافی در اجرای راگ درباری و امثال آن را نداشته باشد، دشوارست آن را به‌خوبی اجرا کرده بتواند؛ به‌همین گونه نواختن راگ‌های دارای میدان وسیع، غیر مرتب و ترکیب غیر مسلسل سرها مانند ماروا و اسآوری و امثال آنها در سیتار به‌علتی مشکلست که از یک طرف پرده‌های سیتار دور از هم واقع شده، چسپاندن سرهای راگ که باید به‌سرعت پی‌هم قرار گیرند تا کیفیت مطلوب را تولید کرده بتواند، بنابر نیاز به‌زمان بیشتر، توسط هنرمند غیر ماهر یا کسی که تمرین کمتری در نواختن آن داشته‌است، راگ را از کیفیت می‌اندازد؛ و از طرف دیگر میند یا تفاوت سرها که از کشش تار جلو این ساز به وجود می‌آید، راگ را از شکل می‌کشد. ازینرو بدون تمرین کافی و مهارت لازم در نوازنده‌گی، اجرای راگ متعسر می‌گردد.

چنین باریکی‌های هنر موسیقیست که استادان بزرگ همدیگر را بدان می‌آزمایند. آنکه به‌این رموز آشناست، از کوره‌ی آزمون بدر می‌آید و آنکه فقط با دانستن کلیات و مسایل عام صرف با آواز خوش به‌شهرت رسیده‌است، طبعاً با سرخورده‌گی از میدان در می‌رود.

\* \* \*

علل و عواملی که آخرین پادشاه کشور مان را به‌سوی موسیقی کشانده، به‌یکی از دانشمندترین شاهان معاصر در علم و عمل موسیقی مبدل گردانید، در سه نکته‌ی زیرین خلاصه شده می‌تواند:

- ۱ - سر و کار مستمر اجداد ظاهرشاه با موسیقی و هنرمندان این ساحه.
  - ۲ - مشغول داشتن عمدی وی در ساحات غیر سیاسی توسط کاکاهایش.
  - ۳ - شرایط آرام سیاسی در کشور و منطقه در زمان سلطنت او.
- در مورد نکته‌ی اول باید یادآور شد که در دوران ضعف و فتور دولت درانی

افغانستان در آخرین سالیان سده‌ی هجدهم و آغاز سده‌ی نهم میلادی، فتح‌خان به‌عنوان وزیر شاه‌محمود برای گسترش نفوذ خانواده‌اش کشور را عملاً "بین برادران متعدد خویش تقسیم نمود که حوزه‌ی گندهارای کابلستان که شهر تاریخی برشاپور که امروز پشاور نامیده می‌شود، مرکز آن بود، به‌اجداد ظاهر شاه رسید. آنها تازمانی که سلطان محمد طلایی حاکمیت آن ولایت را به دولت سیکه‌های پنجاب سپرد و خود مدتی دست‌نشانده‌ی رنجیت سنگه باقی‌ماند در آن ولایت بسر می‌بردند.<sup>۲</sup>

از آنجاییکه ولایات جنوبی و شرقی امپراتوری خراسان سده‌ی هجدهم که عمدتاً "حوزه‌های سند و پنجاب را در بر می‌گرفت، اساساً حوزه‌های فرهنگ هندی‌اند که پس از تسلط دولت غزنوی، با سراسر شمال هند به گستره‌ی فرهنگ دوگانه‌ی خراسانی و هندی مبدل گردیده بود؛ اما پس از عهد اورنگ‌زیب فرهنگ حاکم خراسانی هند آهسته، آهسته به‌نفع فرهنگ هندی جا خالی می‌کرد؛ ازینرو ولایت پشاور که حد فاصل فرهنگ‌های هندی و خراسانی شمرده می‌شد، بیشتر زیر تأثیر ثقافت هند قرار گرفت. در چنین جوی فرزندان و نواده‌گان سلطان محمد خان که در پشاور به‌دنیا آمده و یا در آن شهر بزرگ شده بودند؛ با فرهنگ و به‌ویژه موسیقی هندی بیشتر مأنوس بودند تا فرهنگ و موسیقی خراسانزمین. ازین سبب یحیی‌خان و زکریا خان فرزندان سلطان محمد طلایی به‌عنوان پسران حاکم پشاور با مجالس طرب هنرمندان ایالات جنوب کشور از روزگار کودکی و نوجوانی انس گرفته و با هنروان این ساحه سخت محشور بودند؛ و از همین لحاظ آن فرهنگ را ثقافت سراسری کشور پنداشته، در جهت حفظ و اشاعه‌ی آن نسل اندر نسل خدمت کردند. ازین میان یحیی‌خان بیشتر از هر یک از درباریان معاصرش با اهل طرب محشور؛ و دل‌بسته‌ی موسیقی بود. تا جاییکه به‌قول کواسه‌ی دختری او سردار عمادالدین ایوب (نواسه‌ی پسری غازی محمد ایوب خان فاتح میوند و

نواسه‌ی دختری امیر محمد یعقوب خان) یحیی خان نخستین شخصی بود که به‌وارد کردن رقاصه‌ها و هنرمندان موسیقی شمال هند به کابل پرداخت<sup>۴</sup> که در مجالس خصوصی طبقات مرفه‌ی شهری و یا در جشن‌های ملی برنامه اجرا می‌کردند. دسته‌های مختلف هنری هندی به‌خصوص رقاصه‌هایی که در عهد دوم پادشاهی امیر شیرعلی توسط او وارد کابل گردیدند، زمینه‌ی‌های اولیه‌ی حاکمیت دایمی موسیقی هند و افغانی را در کشور ما فراهم آوردند. شادروان حافظ نورمحمد کهگدای سرمنشی دانشمند ظاهرشاه در سلسله مقالاتش زیر عنوان میله‌ی نوروز در عهد محمدزاییان به‌برخی ازین گروه‌ها و میزان علاقمندی امیر شیرعلی به‌آنها یادآوری‌های جالبی دارد.<sup>۵</sup>

پسران یحیی خان محمدآصف و محمدیوسف نیز به‌تبعیت از جد و پدر شان علاقمند موسیقی بوده، با هنرمندان آن رابطه‌ی نزدیکی داشتند. اشاره بابه نتو به‌دوستی نزدیک محمدیوسف با پدر کلان او میاسمندرخان که پدر نتو استاد قربانعلی را بعد از وفات میا تحت سرپرستی استاد تنهه‌خان قرار داده و از او خواست تا قربانعلی کوچک را آموزش موسیقی دهد<sup>۶</sup> و همچنان اشاره‌ی نورمحمد کهگدای دایر بر وساطت محمدیوسف و محمدآصف در هنگام غضب امیر حبیب‌الله بر استاد قاسم و رهاندن او از چوبکاری امیر<sup>۷</sup> خود دایر بر نزدیکی آنها با هنرمندان موسیقی، و علاقمندی ایشان به‌این فن می‌باشد؛ و طوریکه در عصر خویش دیدم از میان نبیره‌گان یحیی خان و زکریا خان نیز هنرمندان و هنر دوستان بزرگی عرض وجود کردند، چنانچه فضل احمد زکریا معروف به‌نینواز و محمداشرف زکریا معروف به‌کاکا اشرف از نواسه‌های زکریا خان، ظاهرشاه و پسر هنرمند او شهزاده محمدنادر از احفاد محمدیوسف و یحیی‌آصفی مؤسس افغان موزیک از نواسه‌های محمدآصف چهره‌های برجسته‌یی در صنعت و هنر ساز و آواز افغانستان در سده‌ی بیستم میلادی شمرده می‌شوند.

نکته‌ی دوم اینکه ظاهرشاه در سن و سال بسیار جوان یعنی در نژده



ظاهرشاه با حضرت شوربازار نورالمشایخ و کاکاهایش در روز اعلان پادشاهی

ساله‌گی به پادشاهی رسید، و طی سی سال نخست سلطنت خویش اسما" پادشاه بود. طوریکه جناب استاد روان فرهادی که از ایام نوجوانی با دربار ارتباط داشته، از مأمورین عالیرتبه‌ی وزارت امور خارجه بودند، یکی دو ماه پیش ضمن صحبت تلفنی برای راقم این سطور معلومات داده، گفتند

که در روزگار جوانی شاه که کاکا

هایش یکی پس از دیگر به‌عنوان صدراعظم قدرت اصلی را در دست داشتند؛ او زندانی‌یی بیش نبود. صرف سال دو سه بار اجازه داشت که برای شکار به ولایات مسافرت کند، در غیر آن در ارگ محصور بوده، دید و وادیده‌هایش با مردم همه زیر نظارت کاکاهایش بر قرار بود؛ و در امور سلطنت نیز چندان دخل و غرضی نداشت. ازینرو برای مصروف نگهداشتن او توجهش را به هنر معطوف ساخته بودند، چنانچه هنر نقاشی را زیر نظر استاد محمدعلی‌خان که از اهالی چنداوال بود؛ و نواختن سیتار را زیر نظر استاد معراج‌الدین مشق می‌کرد؛ و در هر دو رشته تا سرحد تخصص پیشرفت. بنا بر گفته‌ی داکتر روان فرهادی نقاشی سقف راهروی که قصر گلخانه را به حرمسرای متصل می‌سازد؛ کار شخص ظاهرشاه و استاد او محمدعلی‌خانست. اشاره‌ی سید قاسم رشتیا در کتاب خاطراتش نیز قول داکتر فرهادی را تأیید می‌دارد. او می‌نویسد که هاشم‌خان صدراعظم در صدد بود که از طریق نوروزخان سرمنشی دربار، دوستانی برای ظاهرشاه پیدا کند که همسن و سال او باشد تا



تجربید بودنش از جامعه باعث ملالت وی نگردد؛ از همینرو سیدحبیب مستوفی پسرش رشتیا را بهنوروزخان معرفی کرد و او مصاحب شاهش ساخت. رشتیا که مانند ظاهرشاه با زبان فرانسوی آشنا بود، ازین وجه مشترکش با شاه استفاده نموده، بههمکاری هم بهترجمه‌ی کتاب تاریخ تحولات اجتماعی پرداخته کار برگردان جلد نخست آنرا که زیر عنوان از خانواده تا قبیله بود، طی چند ماه به‌پایان رسانیدند؛<sup>۸</sup> ولی از آنجاییکه طبع شاه بیشتر مایل به‌تعیش بود، کار او درین رشته استمرار نیافته، توجه بیشترش به‌موسیقی معطوف گردید؛ زیرا وجود موسیقیدانان بزرگی چون استاد قاسم، استاد غلام‌حسین، استاد محمدفرخ معروف به‌فرخ افندی، استاد غلام دستگیر شیدا، استاد معراج‌الدین مشهور به‌ماستر مدهم و مانند اینها؛ در دربار او در آن برهه‌ی زمانی؛ و پسان‌ها موجودیت نابغه‌یی چون محمدحسین سرآهنگ؛ شاه را به‌یک دانشمند موسیقی عملی و نظری مبدل گردانید. تا جاییکه آوازه‌ی دانش او از سرحدات کشور فراتر رفته در هند و پاکستان نیز او را به‌عنوان یک دانشمند ساحه‌ی موسیقی و حامی بزرگ این فن می‌شناختند. این که استاد سلامت‌علی‌خان در مصاحبه‌یی با تلویزیون پاکستان گفته بود: «برای حمایت از موسیقی دربار مغل می‌باید؛ ویا دربار کابل» اشاره‌ی صریح بر حمایت ظاهر شاه ازین فن شریف دارد. جناب استاد خیال به‌تاریخ نهم می ۲۰۰۶ ضمن صحبت تلفنی با نگارنده‌ی این سطور گفتند که سلامت علی‌خان که استاد رسمی ایشانست؛ در دو سه کنسرت سالهای گذشته‌ی خود در امریکا، در حضور استاد خیال و تمامی شنونده‌گانش این مطلب را تکرار نموده؛ و خواندن در برابر موسیقیدانی چون ظاهرشاه را به‌عنوان یکی از افتخارات بزرگ زنده‌گی خویش یادآوری نموده‌است.

نکته‌ی سوم اینکه به‌استثنای دوران جنگ عمومی دوم اوضاع و احوال سیاسی چار اطراف افغانستان و تغییرات سیاسی ناشی از ظهور دولت جدید

پاکستان، عرض وجود اتحاد شوروی به‌عنوان یک ابر قدرت، دور شدن استعمارگران انگلیس از مجاورت افغانستان و درگیری دولت ایران در جبهه‌ی داخلی فضای آرامی را برای دولت افغانستان مهیا کرده بود. در عرصه‌ی داخل نیز استبداد هاشم‌خانی کوچک‌ترین مخالف دولت را نیز نابود ساخته، و یا به‌زندان افکنده بود؛ ازینرو شاه مملکت برای زنده‌گی شخصی و رو آوردن به اسباب تعیش و تفنن فرصت کافی در اختیار داشت که مشروع‌ترین اشکال آنها نقاشی و موسیقی بود که ارزشی به‌مراتب بالاتر از تفنن دارند و خوشبختانه او درین دو عرصه به‌تخصص دست یافت؛ به ویژه در موسیقی تا جایی پیشرفت که به مقام یک موسیقیدان حرفه‌یی رسید.

ظاهرشاه در دوران سلطنتش به‌سختی مخالف بر ملا شدن این هنرهایش بود؛ و از پی بردن عامه‌ی مردم به این نکته وحشت داشت؛ اما امروز خود به آنها اقرار دارد، چنانکه در مصاحبه‌ی سه قسمته اش با رادیو بی بی سی انگلستان به‌روز جمعه پنجم سپتامبر ۲۰۰۵ در مورد سیتارنوازی اش گفته بود: «به موسیقی شوق داشتم و حال هم علاقه دارم. زمانی به‌نواختن موسیقی علاقه داشتم کوشش کردم سیتار را یاد بگیرم اما نشد. پسرم از من خوبتر یاد گرفته است. به‌همه شوق‌هایی که یک تمدن را ترتیب می‌کند از جمله موسیقی علاقه داشته‌ام» او همچنان در مصاحبه‌یی که در هفته‌ی نخست اپریل ۲۰۰۶ از تلویزیون طلوع کابل پخش گردید، در مورد هنر نقاشی اش نیز به‌تفصیل سخن رانده‌است. افزون‌برین در زمستان سال ۲۰۰۲ میلادی نگارنده برای گرفتن معلومات درین موضوع، وی را در دفترش که در آن‌زمان در منطقه‌ی وزیر اکبرخان در عقب تعمیر رادیو تلویزیون ملی واقع بود؛ ملاقات کرد. با آنکه بسیار چیزها از حافظه‌اش زودده شده بود، بازهم تمام حرف‌های شنیده‌گی خود را که با وی در میان می‌گذاشتم، تأیید می‌کرد. از بخت بد درین ملاقات چاپلوسانی نیز در دفترش حضور داشتند که جریان صحبت را پیوسته به‌سوی



دیگری می کشاندند؛ به ویژه از طرز برخورد دامادش عبدالولی پیدا بود که او هنوز هم در مورد موسیقی نظر نیکی ندارد، و نمی خواهد خسرش درین مورد سخن گوید؛ چی آنکه در مورد موسیقی دانی وی نوشته یی به نشر برسد. آنچی که ازین ملاقات به دست آمد، آن بود که شاه سابق به موسیقی عشق می



محمد ظاهرشاه و ملکه حمیرا در میان اعضا و همکاران آرکستر چهل  
عضوی رادیو افغانستان؛ در پایان محفل تجلیل از پنجاه و چهارمین  
سالگرد تولد او (۲۲ میزان ۱۳۴۶ در کابل ننداری)

ورزیده، در علم و عمل آن دسترسی خوبی داشته‌است. او گفت: کتاب معارف النغمات را استاد صلاح‌الدین سلجوقی از هندوستان برایش فرستاده بود؛ و قانون طرب استاد سرآهنگ را عزیزالدین خان و کیلی از روی مجله‌ی پشتون ژغ برای او خطاطی کرده بود که خود آن را بیش از پنجاه بار از سر تا به آخر خوانده؛ و ملاحظاتش را به استاد نیز گوشزد کرده بود.

شرایط سه‌گانه‌ی یادشده باعث شد که ظاهرشاه در میان پادشاهان محمدزایی افغانستان یگانه دانشمند موسیقی نظری و عملی باشد. گرچی پادشاهان چپی در افغانستان و چپی در سایر کشورهای اسلامی و شرقی همه علاقه‌ی مفردی به موسیقی داشته و بیشتر با این هنر از باب تعیش برخوردار داشتند، ولی در برخی از کشورهای منطقه شاهان هنرمندی را نیز می‌بینیم که مانند سلطان حسین شرقی پادشاه جونپور، باز بهادر فرمانروای مستقل مالوه، تیپو سلطان پادشاه مبارز و مجاهد میسور، آصف‌الدوله و واجدعلی شاه شاهان اوده (لکنهوی امروزی) سلطان حسین جلایر پادشاه تبریز و بغداد، و خود محمدظاهرشاه آخرین پادشاه افغانستان نه تنها هنرمند بلکه دانشمند علم موسیقی نیز بوده‌اند. ولی شاهان سلسله‌ی محمدزایی برعکس شاهان پیشین خود بیسوادترین و بی فرهنگ‌ترین عناصر را به‌نمایش می‌گذاشتند که به‌جز از جنگ، خونریزی، کشمکش و کودتا برعلیه برادران خود کار دیگری نداشتند. از میان نه شاه و یک رئیس جمهور این طایفه امیر عبدالرحمن یگانه شاهی بود که نواختن رباب را در ایام مهاجرتی‌اش در سمرقند آموخته، توانایی نواختن یگان نغمه را داشت که سید مسعود پوهنیار در کتاب ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان حکایت جالبی درین باره نقل کرده می‌نویسد که رباب زیلچهی امیر هنوز در اختیار نواسه‌اش رحیم شیون (پدر پروین خواننده) در مسکو وجود دارد.<sup>۱</sup> پسر او امیر حبیب‌الله که شیفته‌ی هنر و ادب بود و در شعر و هنر عکاسی ید طولا داشت،<sup>۱</sup> به مطالعه و موسیقی نیز علاقه‌ی

سرشاری از خود نشان می‌داد. سایرین هیچگونه علاقمندی خاصی به فرهنگ نشان نداده‌اند. اگر موسیقی را چون شاه امان‌الله غازی می‌شنیده‌اند، برای آرامش روانی خود شان بوده، نه از روی هنرپروری و یا تخصص. این فهم رموز موسیقی و دانستن علم نظری آنست که بابه ظاهر را در میان شاهان معاصر در بالاترین مقام قرار می‌دهد. نکته مهمی که یاددهانی آن ضروری به نظر می‌رسد اینست که برعکس از میان محمدزیبان دورتر از حلقه‌ی دربار و حاکمیت، برجسته‌ترین شخصیت‌های فرهنگی و هنری تاریخ معاصر ما برخاسته‌اند که در پروسه رشد ادب و هنر کشور نقش چشمگیری داشته‌اند؛ نظیر مهردل خان مشرفی برادر امیر دوست محمد، سردار هارون قندهاری، سردار عزیز، غلام محمد طرزی، محمود طرزی، عزیزالله قتیل، استاد نوید، همایون اعتمادی، نینواز و ده‌تن دیگر.

ظاهرشاه نخستین درس‌های موسیقی را از استاد معراج‌الدین (پدر استاد سراج‌الدین سیتارنواز که داماد استاد غلام حسین بود) فرا گرفت و بعد ها خود و پسرش شهزاده نادر به‌قول استاد خیال در سفرهای متعدد استاد ولایت حسین خان به کابل، بسیاری از رموز و ریزه‌کاری‌های نواختن سیتار را از وی آموختند. بعد هارمونیم نوازی را از استاد غلام حسین فراگرفته و به تمرین غزلسرایی پرداخت و به‌مشق ویلون و پیانو نزد استاد فرخ افندی مشغول گردید. در دهه‌ی چهلم شمسی زیر تأثیر سبک مهدی حسن قرار گرفت و غزل‌های او را به‌شیوه‌ی خودش می‌خواند. چنان شیفته‌ی او بود که مکرر به کابل دعوتش می‌کرد؛ و طوریکه دانشمند و موسیقیدان پاکستان استاد شهباز علی در کتاب سر سنسار خویش از قول شخص مهدی حسن نوشته‌است که شاه افغان در یکی از برنامه‌های دربار کابل برای او صندوقچه‌یی از جواهرات پیشکش نمود. شهباز علی به‌حواله‌ی کتاب خاطرات مهدی حسن که به تقریر خود او و نوشته‌ی آرش افضل به‌چاپ رسیده‌است، نقل می‌کند که «ظاهرشاه

تصویری از استاد امانت‌علی خان در کنار دیوار مسجد خواجه خرد مکی<sup>۲۷</sup> در گذر خواجه خردک که بعد ها به نام خرابات معروف گردید. این مسجد در همسایه‌گی منزل استاد غلام‌حسین قرار داشت.

می‌گویند استاد امانت علی خان درین سفرش دلباخته‌ی دختری در کابل شده؛ چندین ماه در افغانستان ماند و آرزومند اقامت دایمی در کابل بود. ولی مخالفت خانواده‌گی دختر یادشده به وصلت استاد با دختر نشان باعث شد که او کابل را ترک گوید. او که سالها داغ این شکست از دلش محو نشده بود؛ مطلع آهنگ بسیار معروفش انشاجی اتهو را برای ابزار این عشقش تغییر داد و

می‌خواند :

تم پاس رهو

یا دور رهو

اس شهر می کویی دل لگنا کیا

یعنی :

تو اگر نزدیک باشی

و یا اگر دور

درین شهر به کس دیگری دل نتوانم بست.

در حالیکه اصل مطلع این آهنگ که سراینده‌ی تصنیف آن انشاجی خطاب به خود گفته، چنینست:

انشاجی اوتهو

اب کوچ کرو

اس شهر می دل کو لگنا کیا

یعنی:

انشا جی برخیز

همین اکنون بکوچ

درین شهر دل به کی می بندی؟





در سال ۱۹۶۶م طی سفری به پاکستان از دولت آنکشور تقاضای شنیدن مهدی حسن را نمود، به‌دستور مارشال ایوب کنسرتی از طرف استادان طراز اول موسیقی پاکستان چون سلامت علی‌خان، نزاکت علی‌خان، فتح‌علی‌خان، امانت‌علی‌خان، فریده‌خانم و اقبال بانو در جم‌خانه کلب لاهور دایر گردید. درین محفل موسیقی ظاهرشاه آواز مهدی حسن را بیش از همه پسندیده ازو دعوت کرد تا سفری به کابل نماید. حکومت پاکستان در ظرف یک‌هفته مقدمات این سفر را فراهم آورد. مهدی حسن در کابل برنامه‌هایی برای دربار و عامه‌ی مردم اجرا کرد. در برنامه‌یی که از ساعت هشت شام تا چهار صبح برای دربار اجرا نمود، شاه افغانستان از وی خواست تا غزل «گلو می رنگ بهری» را به‌فارسی بخواند. در ختم این سفر، ظاهرشاه صندوقچه‌یی از جواهرات را که قرار بود به‌صدراعظم کشور هدیه بدهد، آن را در عوض به شهنشاه غزل پیشکش نمود<sup>۱۱</sup> در حالی که در همان‌زمان وزارت دربار برای استاد بزرگی چون سرآهنگ در برابر هر برنامه‌ی او در دربار، سه‌صد افغانی حق‌الزحمه می‌پرداخت و این همان مبلغی بود که چهل سال پیش از آن برای استاد قاسم تعیین گردیده بود. استاد الطاف حسین سرآهنگ در برابر سوال نگارنده گفتند که در آن برهه‌ی زمان عادی‌ترین مردم برای یک برنامه‌ی استاد سرآهنگ در محافل شخصی و عروسی بیش از سه‌هزار افغانی می‌پرداختند. قرار گفته‌ی مهدی حسن در کتاب خاطراتش ظاهر شاه به‌او گفته بود: «من آثار بزرگترین موسیقیدانان و هنرمندان دنیا را شنیده‌ام، آن سوز و گداز، شور، لطف، حلاوت، تأثیر و تسکین‌بخشی‌یی که در موسیقی کلاسیک نیمقاره است، در هیچ یکی از موسیقی‌های جهان احساس نمی‌گردد.»<sup>۱۲</sup>

به اثر همین علاقمندی مفرط و توجه جدی شخص ظاهرشاه به‌موسیقی هند و افغانی یا مکتب موسیقی حضرت امیر خسرو بلخی دهلوی بود که هر سال در پهلوی برنامه‌های عام موسیقی وطنی در ایام جشن استقلال، استادان



طراز اول موسیقی نیمقاره از کشورهای هند و پاکستان نیز به کابل دعوت می شدند. درین ایام نه روزه که از اول تا هفتم سنبله جشن آزادی کشور و تاریخ نهم آن برج نیز جشن پشتونستان بود، همه استادان موسیقی کابل در کمپ های وزارتخانه ها و مؤسسات بزرگ دولتی در چمن حضوری کابل، برای عامه ی مردم هنرنمایی میکردند که این خود وسیله ی خوبی بود برای تعمیم بالاترین سطح هنر در بین توده ها و آشنایی نزدیک آنها با هنرمندان بزرگ کشور و هنر شان. در مراکز ولایات نیز چنین رسمی معمول بود؛ ولی در پایتخت در پهلوی برنامه های یاد شده، اغلب هنرمندان نامور موسیقی کشور های خارجی که بیشتر از هند و پاکستان می بودند، به کابل دعوت می شدند که نه تنها به دربار ظاهرشاه مجرای می دادند، بلکه برای عامه ی مردم نیز در تالارهای سینما کابل و بعدها در تالارهای سینما زینب و سینما تیاتر کابل (کابل ننداری) نیز به اجرای برنامه های گوناگون ساز و آواز می پرداختند.

طوری از کتاب سر سنسار استاد شهبازعلی پیداست، هنرمندان بزرگ نیمقاره اغلب سفرهای کابل را جز افتخارات خویش می شمردند و از «شهنشاه افغانستان کی بیش قیمت انعامات اور اعزازات» با سربلندی خاصی یاد نموده تشویق ها و بخشش های ظاهرشاه را بسیار برجسته و مهم یاد کرده اند، چنانکه در بازشناسی استاد بده غلام علی خان، (ص ۴۶)، فریده خانم (ص ۱۴۴)، مهدی حسن (ص ۱۵۸) اقبال بانو (ص ۱۶۴) این مطلب وضاحت کامل دارد. ظاهرشاه چنان شیفته ی موسیقی کلاسیک و غزل سبک هند و افغانی بود که تقریباً هیچ استاد بزرگ هند و پاکستان را از نزدیک ناشنیده نگذاشت. او در طول سالیان فرمانروایی خویش در افغانستان این هنرمندان را همه ساله از طریق وزارت اطلاعات و فرهنگ به کابل فراخوانده است که نگارنده سیاهه ی عده یی از آنان را از روی روزنامه های قدیم کشور که در تورنتو به دسترس بود و بیشتر از آنها به یاری برخی از استادان و دوستداران موسیقی فراهم آورده

است که ازین قرارند: استاد بده غلام‌علی خان در سال‌های ۱۳۱۲، ۱۳۲۵، ۱۳۲۹، ۱۳۳۳ و سپس در ۱۳۳۸ با برکت علی خان و طلعت محمود. استاد نتهو خان پاکستانی در ۱۳۳۴، راوی شنکر نخست در سال ۱۳۳۳ و باز در ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸. مهدی حسن در ۱۳۴۶ و باز در ۱۳۴۸ و ۱۳۵۵ و چندین بار دیگر. فریده خانم در ۱۳۴۵. به‌همین ترتیب در سال‌ها دیگر که تاریخ دقیق آنها به‌دست آمده نتوانست، هنرمندان زیرین به‌دربار کابل مجرای داده‌اند: استاد بسم‌الله خان، استاد امیرخان، استاد احمدجان خان تهیراکوا، شانتاپرشاد، استاد رییس خان، پندت اومکار ناتھ تاکور، استاد حلیم جعفر خان (دو بار)، چتر لعل طبله‌نواز، سلامت‌علی خان، نزاکت‌علی خان، اقبال بانو، امانت‌علی خان، رام ناراین سارنگی، اسد امانت‌علی، اقبال احمدخان سارنگی، صابری خان سارنگی، منیرخان سارنگی، شانتی‌هیرانند، بهیم سنجوشی، ملکه‌ی موسیقی پاکستان روشن آرا بیگم، ملکه فخرآج، نورجهان، نینا دیوی تهمری‌خوان، سنت‌جیت سنگ مخترع رقص مانپیوری، کماری ادماگهوش، اندر لعل، پروین سلطانه، بیگم اختر، داکتر ملهونترا، الله رکها خان، برادران داگر، استاد منورعلی خان، استاد ولایت حسین خان، سی اچ آتما، استاد نثار حسین خان، دیا شنکر، میا قادربخش، شرافت‌علی، فتح علی خان، شوکت حسین خان، اقبال اعوان، نجف علی، چراغ علی، انجلی بجرجی، ایمن کمار، شیلا کشمیری، پشپاهنس، رعنا لیلا، غلام‌احمدخان؛ و ده‌تن دیگر. در پهلوی اینها از سال ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) به‌بعد گروه‌های مختلف موسیقی تاجیکستان، ایران، ترکیه، چین و حتی کشورهای مختلف اروپایی و امریکا نیز در جشن‌های استقلال افغانستان به کابل دعوت می‌شدند. که این امر به‌اثر تکرار به‌عنونه‌یی مبدل گردیده؛ حتی در روزگار نظام جمهوری این سلسله با سفر ستار، گوگوش و سیما بینا از ایران، استاد رییس خان، انجلی بجرجی، استاد اسد امانت‌علی و امثال اینها از هند و پاکستان ادامه داشت که بعد از

کودتای ننگین هفتم ثور ۵۷ با از دست رفتن استقلال سیاسی کشور جشن استقلال نیز از بین رفت و برنامه‌های موسیقی ایام تجلیل از سالروز کودتای خونین ثور محدود به هنرمندان شوروی و اقرار آن گردید.

در داخل کشور نیز علاقمندی شخصی بابه ظاهر به موسیقی زمینه‌های مساعدی را برای رشد ساز و آواز و پرورش هنرمندان خوب مساعد ساخت، ظهور ده‌ها استاد بزرگ در ساحات گوناگون موسیقی چون خواندن، آهنگسازی، نواختن آلات موسیقی و مهمتر از همه ظهور هنرمندان شوقی و آماتور در عهد او بیشتر از دوره‌های پیشین و پسین است. و اینها همه در پرتو عشق و علاقه‌ی او به موسیقی فراهم آمد که حتی صدراعظم او داکتر عبدالظاهر طب‌له را به استادی می‌نواخت و پسرش احمد ظاهر بزرگترین هنرمند موسیقی عامه پسند کشور گردید. بزرگترین خدمت ظاهر شاه به موسیقی این بود که مقام هنرمند موسیقی را از پایین‌ترین جایگاه در جامعه‌ی عقب مانده و پر از تعصب مذهبی و قبیله‌ی افغانستان به سطح دربار کشاند. گرچی آغازگر این حرکت شاه امان‌الله غازی بود، مگر بالا کشیدن هنرمندان در عهد او محدود به استاد قاسم، استاد غلام‌حسین، استاد محمد فرخ و چند تن معدود دیگر نوازنده‌گان ماند، ولی در عهد ظاهر شاه بود که نوازنده و خواننده از موقعیت دم و سازنده به مقام هنرمند به بالا کشیده شد و به جای قشر مطرود و مردود اهل طرب، قشر هنرمندان موسیقی ظهور کرد که شخص پادشاه، شهزاده‌ها، برخی از صدراعظم‌ها، عده‌ی از وزرا و فرزندان شان نیز جزئی ازین قشر بودند. در پهلوی اینکه پادشاه و پسرش شهزاده نادر هنرمندان خوب این ساحه شمرده می‌شوند، صدراعظمی چون داکتر عبدالظاهر طب‌له می‌نواخت و پسران صدراعظم و وزرا در کنسرت‌های معارف آواز خواندند و نواختند تا اینکه بسیاری از آنها به رادیو تلویزیون راه یافته در قطار هنرمندان برجسته و مسلکی قدعلم کردند؛ مانند؛ خانم پروین کواسه‌ی امیر عبدالرحمان خان پادشاه

اسبق، استاد عبدالغفور برشنا از نزدیکان خانواده‌ی سلطنتی، استاد شاه ولی ولی معروف به ترانه ساز پسر محمد ولی خان بدخشی وکیل سلطنت شاه امان‌الله غازی، وزیر دفاع و امور خارجه او، احمد ظاهر پسر داکتر عبدالظاهر صدراعظم، فضل احمد نینواز پسر فیض محمد زکریا وزیر امور خارجه و معارف، حشمت صدقی پسر استاد بزرگ شعر و ادب و وزیر اطلاعات و فرهنگ استاد محمد عثمان صدقی، خانم رخسانه دختر جنرال اصیل خان وزیری، مهندس شریف پرونتا برادر اکرم پرونتا وزیر فواید عامه، استاد ببرک وسا پسر داکتر وسا (پسر کاکای استاد خلیلی مشاور فرهنگی شاه و سفیر افغانستان در چندین کشور)، استاد حفیظ الله خیال پسر سردار عبدالحمید معین وزارت داخله و دهها تن دیگر. در پهلوی اینها صدها تن از جوانان خانواده‌های طبقه‌ی متوسط شهری نیز به هنر موسیقی روی آوردند که نام بردن آنها هفت من کاغذ به کار دارد و ده شماری آشیان را. گستره‌ی این هنرپروری چنان دامنه‌ی وسیع داشت که حتی از خانواده‌های روحانیون معروف نیز هنرمندان برجسته‌ی قد برافراشتند که کارنامه‌های شان صفحات درخشان تاریخ موسیقی عهد ظاهر شاهی را احتوا می‌کند؛ مانند؛ شاعر و هنرمند معروف استاد ضیاً قاریزاده (کبوتر) پسر قاری دوست محمد، عزت‌الله مجددی (عزیز هروی) استاد دو تار، داکتر صادق فطرت که سالیان درازی از ترس پدر به نام ناشناس آواز خواند، غلام سخی حسیب (دلنواز) که خود واعظ زبردستی از تکیه‌خانه‌ی چنداول و قاری قرآن عظیم الشان بود، نییلا (لیلا حیران) و فرید رخشان دختر و برادرزاده‌ی استاد محمدیونس حیران واعظ و مفسر نامور قرآن عظیم الشان و اینچنین ده‌ها تن دیگر.

اگر هنرمندان شوقی در آغاز سلطنت ظاهرشاه معدود به‌تنی چند چون میرزا نظر، ماما باقی، کریم شوقی و میرزا محمد شریف خسته‌دل بود که تعداد آنها نمونه‌وار بوده از شمار انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد؛ در پایان سلطنت

چهل ساله‌ی او به صدها تن می‌رسیدند. که در میان شان استادان بزرگ و چهره‌های جاویدان تاریخ موسیقی ما نیز کم نیستند. و این همه از برکت تمایل شخص پادشاه به موسیقی بود. گرچی تحولات زمانی در همه تغییرات و پیشرفت های اجتماعی نقش اساسی و تعیین کننده دارد، ولی بنیاد اساسی این تحولات در ساحه‌ی ساز و آواز تا حدود زیادی زمینه‌هایی بود که به پیروی از ذوق شخصی شاه و یا به مساعدت مستقیم او فراهم آمده بودند. و همین نکته است که شخصیت هنری ظاهر شاه را بدون چون و چرا قابل تأیید و شایسته‌ی تمجید می‌گرداند.

یکی از تحولات دیگر عهد ظاهرشاه برای احترام به هنرمند و بلند بردن مقام اجتماعی آنها تعمیم لقب استاد برای آنهاست. طوریکه زنده‌یاد سید مسعود پوهنیار نوشته‌است: پیش از سالهای ۱۹۵۰ هنرمندان موسیقی به عنوان خلیفه یاد می‌گردیدند؛ مانند خلیفه قاسم، خلیفه نتو و امثال اینها؛ ولی درین برهه‌ی زمانی بود، که دولت با اعطای لقب استادی به اینها<sup>۱۳</sup> قدمی برای بلند بردن موقف اجتماعی هنرمندان برداشت؛ زیرا لقب خلیفه برای یک هنرمند موسیقی بیشتر تداعی کننده‌ی پیشه‌ی نخستین هنرمندان قراء، قصبات و دهکده‌های کشورست که شغل آرایشگریست.

ظاهرشاه تنها حامی موسیقی نبود، بلکه خود در علم و عمل موسیقی دستی بلند داشت؛ در ساحه‌ی علمی تأثیرگزاری او این بود که هنرمندان آرزومند راه یافتن به دربار، مجبور گشتند که از موسیقی نظری یا علم ساز و آواز نیز بهره‌ی داشته باشند تا مبادا در کدام برنامه‌ی بی‌کم نیایند. و این امر سبب شد که دانشمندان انگشت شمار علم موسیقی چون استاد غلام حسین، استاد قاسم، استاد شیدا، استاد محمود چشتی معروف به چاچه محمود، استاد فتح محمد معروف به چاچه فتح و استاد معراج الدین معروف به ماستر مدهم در آغاز و پسان ها استاد سرآهنگ، استاد هاشم، استاد محمد عمر و تنی چند

دیگر به سر حلقه‌های مراکز آموزشی خرابات مبدل گردند. این امر در ساحات دیگر موسیقی نیز اثرگذار بود، چنانکه علاقمندان سبک‌های دیگر موسیقی نیز در صدد آموزش اساسات نظری و عملی موسیقی برآمده دانشمندانی چون استاد محمد فرخ معروف به فرخ افندی، استاد سلیم سرمست و امثال ایشان به هسته‌های آموزش موسیقی به شیوه‌ی غربی و استاد دری لوگری، بابه قران، خالوی شوقی، ملنگ‌جان، استاد کریم قندهاری و امثال اینها به سرآمدهای آموزش موسیقی محلی مبدل گردند. که این خود تحول عظیمی در موسیقی کشور به بار آورد. ساحه‌ی این تحول چنان وسعتی داشت که تعدادی از علاقمندان موسیقی که نه خواننده بودند، نی نوازنده و نه هم آهنگساز، ولی از موسیقی نظری مکتب هند و افغانی چنان دانشی اندوختند که از بسیاری از هنرمندان ساحه‌ی عملی نیز پیشی گرفتند. نمونه‌های چنین اشخاص محمد فاروق سراج معروف به سردار آغا، ذبیح ابوی، عبدالحمید اثیر معروف به قندی آغا، شهید محمد یونس حیران، استاد محمد عثمان صدقی، محمد اکبر پروانی، رسول حمید زاده، عبدالرشید بینش، داکتر عبدالقیوم بلال، عبدالغفور نزهت هروی، غلام دستگیر معروف به بابه نانک، رشید حمیدی، داکتر رحیم شیرزوی، داکتر عطأالحق صافی، حلیم ساعی، عبدالغیاث پوپل، عبدالباقی پوپل، لعل محمد منگل، محمد نعیم صدیق، رحیم لطفی، قاسم قنبربای، داکتر اسعد حسان غبار، سید پاچا، صوفی سرور، اسلم منگل معروف به اسلم گارد، باقی قایل‌زاده، زکریا ابوی، خلیل احمد ابوی، احمدشاه سدوزی، اکبر عمر، سرور عمر، امین چهاردهی، شیرآغا حسین، منشی محمد عظیم مزاری، قلندر از پلخمیری، یحیی صمدی، محبوب‌الله سراج، داکتر حسین نصرت، دوست محمد ایماق، سروردهقان، سید مظفرشاه سرشاری، تاج محمد قندهاری و امثال اینها هستند. جناب عبداللطیف پاکدل که خود نیز یکی از این آماتوران دانشمند و اهل علم و عمل موسیقی و صاحب

تألیف این رشته‌اند؛ در کتاب سفینه‌ی موسیقی شان لیست بیست و چهار تن از چنین اشخاص را آورده‌اند که علاقمندان را به آن کتاب حواله می‌دهیم.<sup>۱۴</sup> میراثی که ازین تحول عظیم باقی مانده سی هزار پارچه موسیقی تنها در آرشیف رادیو افغانستانست که از آغاز ثبت پخته‌ی آهنگ‌ها بر روی نوار در استدیوهای جدید رادیو افغانستان تا سقوط رژیم شاهی یعنی از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲ ش به‌ثبت رسیده‌اند؛ و این سوای ریکاردهای ضبط شده‌ی سی سال نخست سلطنت اوست که در هند، اروپا و اتحاد شوروی سابق روی صفحه آمده بودند؛ و همچنان کست‌های ثبت افغان موزیک، موزیک سنتر، آریانا موزیک، فرهاد موزیک و دستگاه‌های ثبت شخصی و محلی دیگر نیز جدا ازین محاسبه است که شاید روی هم‌رفته به‌پنج‌هزار آهنگ برسند که در آرشیف‌های شخصی ذوقمندان موجودند.

بزرگترین مجموعه‌های این آهنگ‌ها در پهلوی آرشیف‌های رادیو و تلویزیون کشور و برخی از اشخاصی که در سالیان جهاد به‌تجارت درین زمینه پرداختند؛ در اختیار برخی از عزیزانی نیز قرار دارد که از روی ذوق شخصی و به‌منظور پاسداری از میراث فرهنگی درین زمینه با ایثار و زحمات فراوانی به نگهداری این امانت ملی در داخل و خارج کشور پرداخته‌اند؛ که عبارتند از: ذبیح ابوی با یکصد و سی هزار آهنگ داخلی و خارجی که حجم آرشیف شان را دو برابر آرشیف رادیو افغانستان می‌سازد. کاکا اشرف زکریا که بیش از پنج هزار ریکارد، نوار، کارتریج و سی‌دی دارند و امروز همه‌ی آنها در ایالت ویرجینیای امریکا محفوظند. نگارنده‌ی این سطور افتخار آن‌را دارد که در سال ۱۳۵۸ به‌توصیه جناب سید فضل اکبر رییس نشرات وقت رادیو در بیرون ساختن این آرشیف غنیمت سهمی داشت؛ ورنه امروز همه آن‌ها نابود شده بودند. داکتر عطاءالحق صافی با داشتن چهار هزار ساعت موسیقی کلاسیک در شهر هاننور آلمان، جناب داکتر عبدالقیوم بلال با داشتن یک‌هزار و پنجصد

ساعت موسیقی در شهر برامتون کانادا و توابع حکمت با داشتن دوهزار حلقه نوار موسیقی - که عمدتاً "پارچه های کلاسیک بوده، بخشی بزرگی از آرشیف شخصی ظاهر شاه نیز جزئی از آنست - در آلمان؛ به ترتیب بزرگترین بخش این میراث را زنده نگهداشته‌اند. در پهلوی اینها عده‌یی از ذوقمندان در پاکستان نیز در آرشیف‌های غنیمت شان آهنگ‌های افغانی را نگهداری کرده اند؛ چنانکه الله داد خان پیشاوری که از شاگردان استاد غلام حسین در کشور خود هست؛ با داشتن بیست و یک هزار ریکارد هندی، پاکستانی و غربی، نخستین ریکاردهای ثبت شده جهان و کلکسیون کامل ریکاردهای هنرمندان افغانستان را نیز در اختیار دارد؛ و به همین ترتیب داکتر اشفاق احمد خان که پدرش اهل هرات بوده؛ و خانم سویسی دارد؛ با داشتن بیست هزار نوار و کست چندین هزار آهنگ هنرمندان افغانستان را محفوظ نگهداشته‌است. بابر عظیم خان در اسلام‌آباد ده هزار کست را گرد آورده که تعداد قابل توجه آهنگ‌های ما نیز در بین آنهاست؛ و محمدسعید خان که از مادر کابلی بدنیا آمده و هنوز هم در خانه‌ی شان به زبان دری مکالمه می‌شود، چهار هزار کست در اختیار دارد که یک چهارم آنها به آهنگ‌های سرزمین مادری اش تعلق دارد. در بخش موسیقی عملی نیز خود ظاهر شاه و پسرش شهزاده نادر آهنگ های بسیار زیبایی ساخته‌اند که تعدادی از آنها به آواز هنرمندان مختلف به ثبت رسیده‌است، ولی به استثنای تنی چند، کسی را به راز آنها آگاهی نیست؛ و نمیدانند که سازنده این آهنگها کیست؟ حتی بسیاری از آنها در آرشیف رادیو به نام دیگران تسجیل گردیده‌اند تا پادشاهی را که خود را سایه‌ی خدا تبلیغ می‌کرد، در نظر جهلاء سازنده جلوه نکند؛ و از مقام آسمانی فرود نیفتد. سختگیری در کتمان این موضوع چنان زیاد بود که حتی امروز نیز برخی از استادان نزدیک به حلقه‌ی دربار و مسؤولین همان زمان رادیو از دسترسی عملی ظاهر شاه به موسیقی انکار می‌کنند، چنانکه در صحبت‌های تلفنی یکی



دو هفته‌ی اخیر (می ۲۰۰۶) با عده‌یی ازین بزرگواران، برخی را منکر از داشتن معلومات یافتم؛ و برخی را دارای اطلاعات گونه‌گونه و حتی در پاره‌یی از موارد ضد و نقیض. استاد الطاف‌حسین سرآهنگ که از روزگار کودکی با پدرش استاد سرآهنگ بزرگ به‌دربار ظاهرشاه رفت و آمد داشته‌اند (و حتی اسم او را در هنگام بدنیا آمدنش ظاهرشاه انتخاب کرده‌است)؛ می‌گویند که شاه یادشده آهنگ‌های زیبایی نیز ساخته‌است که به‌آواز هنرمندان دهه‌های چهلیم و پنجاهم خورشیدی در رادیو افغانستان به‌ثبت رسیده‌است. استاد از سه چهار آهنگی یاد میکند که متأسفانه مطلع‌های آنها را به‌علت زیادی گذشت زمان از آن‌روزگار، به‌خاطر ندارند. ولی می‌گویند که تصانیف اولیه‌ی این آهنگ‌ها را شهزاده احمدشاه می‌سرود، ولی در هنگام ثبت آنها را اصلاح می‌کردند و یا اینکه اشعار قوی‌تری را جاگزین آنها می‌نمودند. از وجود این آهنگ‌ها به‌جز از استاد سرآهنگ که از وی در ساختن آنها مشوره خواسته می‌شد، و اعضای خانواده‌ی سلطنتی کس دیگری اطلاع ندارد، خارج ازین حلقه صرف برخی از مسوولین رادیو چون استاد برشنا، عبدالرؤف بینوا و استاد محمد عثمان صدقی ازین راز آگاهی داشتند. نتیجه همین پنهانکاری بود که امروز سازنده‌ی این آهنگ‌ها به‌سان اغلب پارچه‌های موسیقی موجود در آرشیف رادیو افغانستان، ناشناس باقی‌مانده‌است. ظاهرشاه حتی برای آهنگ‌های هندی مورد پسند خود اشعار دری انتخاب می‌کرد تا به‌آواز هنرمندان خوب مان به‌ثبت برسد؛ چنانچه آهنگ خدا ترا به غم ای شوخ مبتلا نکند برجسته‌ترین نمونه‌ی این آهنگ‌هاست. مثال دیگر این چنین قطعات، پارچه‌ی زیبای تو امید من، تو پناه من است که در رادیو به‌آواز خانم ژبلا به‌ثبت رسیده‌است. گرچی استاد الطاف‌حسین این پارچه را از ساخته‌های ظاهرشاه تصور می‌کردند، ولی برخی از عزیزان آن‌را کمپوز احمدعلی نادری «ترنم» وانمود کردند که جناب ترنم خود نیز این موضوع را تأیید می‌کند؛ در حالیکه

استاد خیال گفتند که این پارچه کاپی یک آهنگ هندیست. دوست گرامی جناب خانم فریده انوری که ثبت این آهنگ ژیل را در رادیو افغانستان از نزدیک شاهد بوده‌اند؛ در سال ۲۰۰۶م در ساختمان رادیو آزادی در شهر پراگ جمهوری چک کلید حل این معما را به‌دست داده گفتند: آهنگی در چوکات راگ شیوارنجی که کمپوزیتور آن نامعلوم بود؛ در رادیو افغانستان به‌آواز خانم ژیل به‌ثبت می‌رسید؛ ولی متن تصنیف این آهنگ، افزون بر اینکه با راگ زیبا و رمانتیک آن سازگار نبود، نکات ضعفی نیز داشت. پس اداره‌ی موسیقی رادیو از اداره‌ی هنر و ادبیات خواست تا شعر زیباتری برای آن بیابد؛ و لطیف ناظمی که یکی از مسؤولین اداره‌ی هنر و ادبیات رادیو بود، تصنیف تو امید من؛ تو پناه من را برای آن آهنگ سرود که به‌آواز ژیل به‌ثبت رسید؛ و مورد استقبال قرار گرفت. اما چندی پس از آن آهنگ از آرشیف رادیو به‌صورت مرموزی گم شد. چون شعر آن زیبا بود؛ احمدعلی نادری آهنگ جدیدی در راگ کهماج برای آن ساخت که این یکی نیز به‌آواز ژیل ثبت شد. پس قول همه عزیزان درست بوده؛ الا اینکه این آهنگ کاپیست.

همچنان به‌قول جناب داکتر عبدالقیوم بلال که از استاد سرآهنگ نقل قول می‌کنند، آهنگ نیم شب آتش دل در غم جانانه بسوخت که به‌آواز احمد ولی از رادیو پخش گردیده بود نیز توسط ظاهرشاه برای یک آهنگ هندی برگزیده شده‌است. و به‌همین ترتیب به‌اساس گفته‌ی استاد الطاف حسین که توسط خانم هنگامه نیز تأیید گردید، آهنگ دیوانه‌ی دلبر شدم ای دوستان! ای دوستان! که آنهم به‌آواز احمدولی به‌ثبت رسیده‌است، از ساخته‌های شهزاده محمد نادرست که تصنیف آن‌را ناصر طه‌وری سروده‌است. هوای نوای سیتار از ساختار این آهنگ سراپا محسوس بوده؛ کسی که به‌موسیقی آشنایی عمیق داشته باشد؛ به‌سهولت در می‌یابد که سازنده‌ی این آهنگ سیتارنواز بوده و یا اینکه به‌وسیله‌ی این ساز ساخته شده‌است. پس این امر در آهنگساز

این پارچه تردیدی باقی نمیگذارد. افزون برین ظاهرشاه با آنکه سیتار را استادانه می نواخت، غزل را نیز به سبک مهدی حسن بسیار عالی می خواند. نواری محتوی چهار غزل او در کابل در آرشیف بسیار مغتنم ذبیح ابوی موجود بود، که در یک محفل خصوصی خانواده گی خوانده و خود آن را ثبت نموده بود. این نوار که به شکل ریل بود، چهار آهنگ زیرین را در بر داشت:

کی شعر تر انگیزد، خاطر که حزین باشد

خدا ترا به غم ای شوخ مبتلا نکند

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند

و  
من مست و تو دیوانه، ما را کی برد خانه

قرار گفتهی ذبیح ابوی آهنگ های اول، سوم و چهارم آن از ساخته های خود ظاهر شاه بود و فقط آهنگ دومی کاپی غزل مهدی حسن است که با شعر شاعر معروف زبان اردو فیض احمد فیض بار نخست در سال ۱۹۵۹ به ثبت رسیده و مطلع آن چنین است:

گلو مین رنگ بهری باد نوبهار چلی

چلی بهی او که گلشن کا کار و بار چلی

گفته های ذبیح ابوی قسماً "درست معلوم می شود، زیرا این آهنگ را که ظاهرشاه با شعر دری می خواند، بعد ها در نخستین سفر مهدی حسن به کابل، در جریان برنامه ی درباری او در قصر چهلستون خواست که وی نیز این غزلش را با متن دری بخواند. مهدی حسن که به این فرمایش ظاهرشاه لبیک گفت هفته ی بعد این غزل را با سه آهنگ استاد خیال در رادیو افغانستان به ثبت نیز رساند که تاکنون در آرشیف رادیو موجودست. هنرمند یادشده از انتخاب شعر دری برای این غزلش توسط ظاهرشاه و این که در لاهور شاه بهوی گفته بود که ملکه ی افغانستان به این غزل علاقه ی عجیبی داشته، تیپ آن را پیوسته می شنود؛ در صفحه ی ۱۹ کتاب خاطراتش به صراحت یادآور شده است<sup>۱۵</sup> ولی سه

غزل دیگر به چند طرز و توسط چندین هنرمند خوانده شده است، معلوم نیست این سه غزل کدام یکی از آنهاست، ولی جناب حمیدزاده که یگانه دوست ذبیح ابوی بود که این آهنگ‌ها را شنیده توانست، می‌گوید که آن سه غیر از آهنگ‌های ثبت شده‌ی رادیو می‌نمودند. جناب حمیدزاده گفتند که این نوار در محفل خانواده‌گی‌یی بعد از عروسی شهزاده نادر با لیلما حسینی، توسط خود ظاهرشاه به ثبت رسیده بود.<sup>۶</sup> اما شش سال پس از نشر این نوشته؛ خاطرات زنده‌یاد مهدی حبیب‌زاده به دستم افتاد که درین زمینه معلومات موثقتی ارائه کرده است. حبیب‌زاده که از اولین همکاران تخنیک‌ی رادیو کابل بود و سالهای طولانی متصدی بخش‌های مختلف تخنیک‌ی رادیو؛ و به این سبب مسؤولیت امور تخنیک‌ی و سوند سیستم محافل دربار را نیز بر عهده داشت؛ می‌نویسد که: در روز عروسی شهزاده شاه‌محمود با محبوب غازی - دختر شاه محمودخان سپهسالار - یکی از تاجران ادویه به نام صوفی‌زاده که پس از کودتای هفت ثور توسط دولت خلقی اعدام گردید. وسیله‌ی جدید ثبت و شنیدن آواز را که کارتریج ریکادر بود؛ از آلمان غرب برای پادشاه تحفه آورده بود. چون اعلیحضرت شیوه‌ی استفاده ازین وسیله را نمی‌دانست، مرا زودتر از وقت معینه‌ی مراسم در پیشین روز به قصر چهلستون احضار کرد؛ چون به آنجا رفتم، اعلیحضرت با علی‌محمد خان، امین‌الله خان پنجشیری معین، یاسین خان عثمانی مدیر محاسبه‌ی وزارت دربار؛ عنایت‌الله خان وردگ رییس خریداری؛ سردار آغا، محمد رحیم خان، صدیق پیشخدمت و اسلم‌جان گارد در سالون بودند؛ و در باره‌ی کارها به عبدالمنان هدایت می‌دادند. چون وارد سالون شدم، اعلیحضرت پیش ازینکه سلامم را علیک بگوید؛ گفتند: اینه خوب شد که مهدی‌جان آمد! بیا ببین که این تیپ چی قسم کار می‌دهد؟ فیتیه‌ی آن قسم دیگرست، نمی‌دانم چی قسم انداخته می‌شود؟ چون آن را ملاحظه کردم؛ برای من هم چیز نوی بود؛ چراکه تا به حال چنین چیزی ندیده

بودم. نوشته‌های پشت کارتریج همه به زبان آلمانی بود. خوشبختانه این زبان را بلد بودم. پس از خواندن آن توانستم کارتریج را به داخل ریکارد بگذارم؛ بقیه کار آن مانند تیپ ریکاردرهای دیگر بود. در کارتریج سنفونی شماره هفت بتهوفن بود؛ اعلیحضرت کمی از آن را به دقت شنیده فرمودند این را باید به دقت و اعصاب آرام بشنوم، عجب ریزه کاری‌هایی دارد. آن را در ایام کودکی در فرانسه شنیده بودم؛ در آنجا غرنگ، غرنگی بیش به گوش نمی‌رسید، اما حالا چقدر پر کیف به گوش می‌رسد؛ فقط بحر موسیقی در حرکت باشد؛ واقعا قیامتست. بعد از سردار آغا پرسیدند که کارتریج‌های خالی را چی کردی؟... او سه تا کارتریج را آورد. اعلیحضرت فرمودند: ببین مهدی جان که چی قسم ثبت می‌شود؟... من دکمه‌های ریکادر را به حضور شان معرفی کردم. آنها را امتحان کردند. چون دکمه‌ی ثبت را زدند به سردار آغا گفتند: فاروق جان صدایت بکش، بخوان که امتحان کنم. او نیز صدای گوشخراشش را بلند کرده، غزل اردوی غلام علی خان را زمزمه کرد. اعلیحضرت آن را ثبت کرده، باز آن را شنید. برای شان گفتم که این ریکارد کوچک ایکو هم می‌دهد؛ اگر این دکمه را بزنی. باز به سردار آغا گفتند که بخوان! و او خواند و اعلیحضرت ثبت کرد. چون آنرا دوباره شنیدند به شوخی گفتند عجب چیزی؟! خداوند صوفی‌زاده را خیر بدهد که چی سوغاتی آورده! صدای هنگس را نوای بلبل می‌سازد! همه خنده کردند. باز به من و سردار آغا گفتند که شما دو تا این وسایل را گرفته در اتاق کوچک عروسخانه بروید که در آنجا چی قسم ثبت می‌کند، من هم می‌آیم. درینجا سالون کلانست، آواز پراکنده می‌شود. می‌خواستم چیزی به حضور شان درین مورد عرض کنم، اما با اشاره چشم به من فهماندند که باید امر شان را اطاعت کنم. ما به عروسخانه رفتیم. اما در آنجا دو ساعت منتظر اعلیحضرت ماندیم؛ تا اینکه طرف‌های عصر تشریف آورده، گفتند: مشکل بود که از گیر دیگران خود را بکنم. ریکارد را باز امتحان

کردند و اینبار خود غزل های مهدی حسن را زمزمه می کردند و باز می شنیدند. در آخر گفتند: خداوند پدر صوفی زاده را بیامزرد که به دل من چیزی را پیشکش حضور کردند. آنگاه به سردار آغا فرمودند که نوازنده ها برای ترتیب ستیج همین حالا آمدند. برو هارمونی های آنها را بیاور! چون سردار آغا از دروازه بیرون می شد؛ گفتند: فاروق جان! هاشم جان را نیز با طبله هایش با خود بیاور! چند لحظه بعد استاد هاشم همراه با طبله و هارمونی در آنجا بود. پس به من امر کردند که وظیفه ی ثابت را به گردن بگیرم. خود اعلیحضرت هارمونیم را گرفته شکل کرد و من ریکاردر را امتحان کرده، پس از اجست نمود لیول و ایکوی آن گفتم ثابت آماده است. اعلیحضرت فرمود که دروازه را از داخل ببندید. سردار آغا دویده این کار را کرد. اعلیحضرت شروع کرد به خواندن غزل و استاد هاشم نیز او را همراهی می کرد. با تعجب دیدم که بسیار زیبا و به سر و لی می خوانند. چند سال پیش ازین چند پارچه ستار او را نیز ثبت نموده؛ بودم اما در ستار نوازی مزه اش نبود؛ نادر جان بهتر ازو می نواخت. اما بار اول بود که خواندن و نواختن هارمونی هاشم را می دیدم؛ استادانه می خواند. چهار یا پنج غزل خواند که یکی از آنها از استاد کریم خان بود و بقیه از مهدی حسن؛ اردو را نیز بسیار خوب تلفظ می کردند... چون ثبت تمام شد؛ آن را برای شان شنوادم؛ بسیار خوشحال بودند. من و سردار آغا و استاد هاشم آواز شان تحسین کردیم؛ ولی آنها گفتند: هرچی بود در همین اتاق بود؛ نباید ازینجا بیرون برود. و رویش را به سوی سردار آغا نموده گفت: احتیاط کنی که قصه ی امروز در هیچ جایی از زبانت نبرآید، مخصوصاً "پیش شاه خانم! بعد به شوخی گفتند: او بدون این مرا بچه ی سازنده می گوید اگر از قصه ی امروز باخبر شود؛ به بلگه سازنده خواهم شد.<sup>۱۷</sup>

نوشته ی مهدی حبیب زاده مستندتر و موثق تر از همه گفته های بیست که در بالا به نقل آنها پرداختیم؛ زیر او خود شاهد صحنه چی که در ثبت این آهنگ

ها سهیم بوده است؛ ازین سبب هم دسترسی ظاهرشاه به موسیقی عملی را تأیید می‌دارد، هم ثبت آواز؛ و تاریخ دقیق آن را. و این پاسخی دندان شکن به هرزه نویسان نیز هست که منکر دانش این شخصیت سیاسی - هنری سدهی بیستم کشورند. مانند رفیق! بشیر دژم که ازین نوشته سخت عصبانی تشریف دارند و می‌فرمایند که بابه ظاهر نه موسیقی می‌دانست و نی‌هم درین زمینه کاری انجام داده است؛ و نوشته‌ی نگارنده را نیز بدون سند و پا در هوا قلمداد کرده‌اند. اگرچی این نوشته ارزش یادآوری را نیز ندارد - همانطوری که ارزش پاسخ گفتن را نداشت - ولی درینجا فقط این نکته را یادآور می‌گردم که پژوهش حاضر بند به بند دارای مراجع روشن شفاهی و نوشتاری بوده؛ ضرورتی برای جعل تاریخ وجود ندارد. در حالی این جعلکاری از اهداف بزرگ حزب دموکراتیک خلق بود که می‌خواست همه تاریخ پر افتخار ما را به دم انقلاب روسیه ببندد. اگر آقای دژم ازین عصبانی‌اند که چرا ظاهرشاه در مراسم ختنه‌سوری ایشان مجرای ندادده بود؛ این کور ذهنی و ناآگاهی شان را از تاریخ و شرایط کشور نشان می‌دهد. اگر جناب دژم و استاد شان رفیق جمال؟ این موضوع را مقایسه فرمایند که در دوران سلطنت چهل ساله‌ی ظاهرشاه چند نفر هنرمند همه هست و بود و دار و ندار خود را گذاشته از مملکت فرار کرده؛ و در دوران پنج سال حاکمیت جناب ایشان بر اتحادیه هنرمندان چی تعداد این گونه اشخاص زندانی و کشته شدند و چی تعدادی ترک خانه و کاشانه نموده، تا به امروز آوارهی کشورهای بیگانه‌اند؟ البته این مقایسه وجدان سالم می‌خواهد.

نتیجه‌ی بحث حاضر اینست که حقایق را نمی‌توان با سختگیری و زور از چشم تاریخ پنهان نگهداشت، همانطوری که تقلب و وارونه نمایاندن رویدادهای تاریخی با کاربرد قوه‌ی قهریه جایی را گرفته نتوانسته است. اکنون که محمد ظاهرشاه در پایان عمر، خود تحول و دگرگونی زمان را دریافته و از هنرهایش صحبت می‌کند، پس جا دارد که به ارزیابی کارهای او درین عرصه بپردازیم تا

زمینه‌ی قضاوت سالم عامه را حد اقل در مورد یک کار مثبت او نیز فراهم ساخته باشیم، تا باشد به این فرهنگ عام جامعه‌ی سر ناسازگاری نشان دهیم که در افغانستان انسان‌ها یا خوب مطلقند؛ و یا بد تمام عیار. آن که ما خوش می‌پنداریم هیچ کار بدی را از او انتظار نداریم؛ و آن را بد فکر می‌کنیم هیچ‌گونه عمل نیکی را از او تصور کرده نمی‌توانیم؛ در حالیکه واقعیت امر اینست که در امور اجتماعی ارزش‌های مطلق نمیتواند وجود داشته باشد. از آنجایی که درین نگاشته ما را به خوب و بد کردار سیاسی ظاهرشاه کاری نیست. صرف نقش او در انکشاف هنر موسیقی افغانستان و منطقه مورد نظرست که نکات جالبی از آن را بر شمردیم. تاریخ موسیقی سدهی بیستم ما که نصف کامل آن به دوره‌ی فرمانروایی او و خانواده‌اش تعلق دارد؛ با تمام کاستی‌ها و کمبوداتش و با کلیه نکات منفی و نادرستش در عرصه‌ی موسیقی جنبه‌های افتخار آفرین و مثبت فراوانی دارد که هیچ دوره‌ی از تاریخ معاصر کشور را نمیتوان با آن به مقایسه گرفت. پس به جرات می‌توان گفت که انکشاف موسیقی در عصر او یکی از درخشانترین رویدادهای تاریخ هنر افغانستان شمرده می‌شود.

درین میان نکاتی نیز برجسته‌گی دارد که میتوان بر آنها انگشت انتقاد گذاشت و نخستین آن اینست که ظاهر شاه به نظام موسیقی سنتی دوهزار ساله‌ی کشور چنان بی‌توجهی کرد که بساط آن از امور رسمی بکلی برچیده شده، صرف در حلقه‌ی هنرمندانی در هرات، اندخوی و قندز باقی ماند؛ آنهم به صورت نظام مغضوب و قابل امحا. دودیدگر اینکه در تشویق و ترغیب هنرمندان خارجی بسیار دست و دل باز تر از هنرمندان خودمان بود، هنروران بزرگ دربار او چون استاد سرآهنگ و استاد هاشم تا آخرین لحظه‌ی پادشاهی‌اش در خانه‌های کرایه‌ی شهر کهنه‌ی کابل بسر بردند و استاد یعقوب قاسمی در خانه‌ی برادر؛ ولی او به مهدی حسن صندوقچه‌ی جواهرات اعطا می‌نمود، به استاد ولایت حسین خان قیمت خرید موتر بنز و به استاد حلیم جعفرخان



زیورات الماس به خاطر نامزدی دخترش با استاد الطاف حسین سرآهنگ. هرچند این حاتم بخشی‌های وی نیز خالی از فایده نبوده؛ اگر از یک طرف به سود انکشاف موسیقی هند و پاکستان و تشویق هنرمندان نیمقاره تمام می‌شد، از طرف دیگر برای استادان مسلمان موسیقی آن سامان که از هشتصد سال بدینسو وابسته به دربار شاهان و امرای محلی بودند، ولی با سقوط بهادرشاه ظفر آخرین پادشاه بی‌کفایت ولی هنرمند سلاله‌ی بابر هند در ۱۸۵۷ م بی‌سر و بی‌سرپرست و بدون حامی مانده بودند، تکیه‌گاه معنوی جدیدی آفرید و اسباب تشویق آنها را فراهم آورد. روی همین علت بود که بسیاری از هنرمندان بزرگ هند دربار کابل را ملجأ امیدهای خویش می‌دانستند و آرزوی مجرای دادن در آن را داشتند؛ نظیر آنکه میاقدار بخش که بزرگترین استاد طبله‌ی عصر خود بوده در هند بیشتر از یکصد و چهل هزار شاگرد حضوری و غیابی داشت، کمال آرزویش این بود که آخرین هنرنمایی عمر خود را در دربار کابل انجام دهد و این آرزویش برآورده نیز شد.

از طرف دیگر این اتکای معنوی هنرمندان مسلمان هند به دربار کابل باعث رونق بیشتر برخی از عنعنه‌های موسیقایی‌بی‌گردید که در پرتو توجه سلاله‌های مسلمان هند پس از امیر خسرو بلخی در شمال نیمقاره ترویج یافته بود و اینک پس از تحکیم حاکمیت انگلیس‌ها هندوییزم را برای امحای آن تحریک می‌کردند. در پرتو حمایت او بود که ژنرهای مربوط مسلمانان چون غزل و قوالی و ترانه و امثال اینها ترغیب بیشتر گردید و شیوه‌ی خوانش خیال و غزل و قوالی به زبان دری که میراث دولت‌های اسلامی هند بود از امحای کامل به دور نگهداشته شد. اگر این شیوه به‌عنوان میراث گذشته‌گان به‌صورت یک عنعنه‌ی اتنیک و باب موزیم نگهداشته شده بود، هنرمندان کلاسیک خوان و غزلخوان هند و پاکستان برای ارتباط شان به دربار کابل این عنعنه را با قوت بیشتری حفظ کردند؛ نظیر هنرمندی چون اقبال بانو که به‌گفته‌ی

استاد شهباز علی هفتاد و دو غزل به زبان دری به ثبت رسانیده است.<sup>۱۸</sup> این‌ها اگر به صورت مستقیم خدمتی به افغانستان شمرده نمی‌شود، ولی استمرار فرهنگ و زبان ما در کشورهایی که دیگر گستره‌ی بالفعل آنها نیست، خود خدمتی به حساب نمی‌آید؟

محمد ظاهر شاه چنان شیفته‌ی موسیقی بوده و هست که در سفر اخیرش در سال ۲۰۰۴ که برای تداوی به هند رفته بود، با دیدن استاد الطاف حسین سرآهنگ که برای عیادت او در هتل محل اقامتش رفت، گفته بود: «عجب است دفعات پیش که به هند می‌آمدم سفارت هنرمندان بزرگ را دعوت می‌کردند که برایم هنرنمایی کنند، اکنون حتی پسر نزدیکترین دوستم ماد حسین خان سرآهنگ هم بدون آلات موسیقی به دیدنم می‌آید» استاد الطاف نیز با فراخواندن نوازنده گان از ساعت چهار عصر تا یازده ی شب برای او راگ های مورد علاقه اش را به اجرا درآورد. طوریکه استاد می‌گفتند ظاهر شاه در حالی که برای تداوی آمده و چنان مریض بود که حوصله‌ی دیدار با عیادت کننده گان را نیز نداشت؛ ولی در مجلس موسیقی برای هفت ساعت تمام چنان نشسته بود که گویی هیچ گونه تکلیفی ندارد. پیوسته فرمایش می‌داد و از اجرای همان راگ‌ها توسط سرآهنگ بزرگ یاد میکرد که این راگ در فلان محفل از پدرت شنیده بودم و این یکی دیگر را در فلان سال. کسی که چنین شیفته‌ی موسیقی باشد، کارنامه اش نیز با تمام کمی و کاستی درین عرصه درخشانست؛ و این افتخاریست برای او که چهل سال سلطنتش پر از دست‌آورد های عظیم برای موسیقی افغانستان و شبه قاره بوده که خود او در بسیاری از بخش‌های آن سهم مستقیم داشته است.

نگارنده دو ماه پیش از چاپ این کتاب از تاریخ چهارم تا هشتم سپتامبر ۲۰۱۱ برای شرکت در عرس بیدل در ایالت ویرجینای امریکا؛ سفری به ایالات متحده داشت. در جریان این سفر از جناب سیمگر باختری شنید که استاد او

در سیتار - استاد ولایت حسین خان - سالها پیش کنسرتی در انگلستان داشت؛ چون در آنجا شنید که پسر شاگردش ظاهرشاه - شهزاده محمد داؤود - در ایتالیا دیده از جهان فرو بسته است؛ همراه با استاد ضمیر احمد خان طبله نواز (پسر استاد منیرخان سارنگی و نواسه‌ی دختری استاد سلطان خان سارنگی) برای فاتحه‌خوانی به روم سفر نموده، به ظاهرشاه گفته بود که دیگران به رسم عام برای ادای فاتحه می‌آیند؛ ولی در نظر ما و شما که موسیقی نیز عبادتست؛ آمده‌ایم که با یک مجرای این دین را ادا سازیم؛ و ظاهرشاه نیز برای شان اجازه داده بود. در ثبت این رویداد که نزد جناب سیمگر؛ جناب عمر ملکیار و صلاح‌الدین زکریا نیز وجود دارد؛ شنیده می‌شود که استاد ولایت خان به زبان انگلیسی صحبت می‌کند و حرف‌های او را شهزاد شاه محمود برای پدرش ترجمه می‌کند. راگ زیبایی را او برای ظاهرشاه نواخته بود، هوای راگ کروانی دارد که در طبقه بندی ده تات نیامده است؛ ولی برای اهل عمل آشناست. افزون برین خانم ولایت حسین خان تمام عکس‌ها و یادگارهای شوهرش را در ایالت نیوجرسی امریکا با خود دارد که در میان آنها تحایف ظاهر شاه را که در سفرهای متعدد او به کابل برایش اعطا نموده بود؛ با افتخار زیادی حفظ نموده‌اند. این یادگار از ساعت رولکس قاب‌طلای مزین با طغرای ظاهرشاه گرفته، تا قالینچه‌ی ابریشمی، جنسا" نگهداشته شده است؛ و عکس موتر بنز اهدایی ظاهرشاه به او نیز در جمله‌ی این یادگارهای آن استادست. هرچندی که عده‌یی از قلمبستان ما از هنرپروری‌ها و هنرمندی‌ها به ظاهر انکار کنند؛ به همان اندازه هنرمندان هند و پاکستان که نمک‌خوان هنرپروری او را چشیده‌اند؛ از خدمات و توجهش به هنر موسیقی بیشتر می‌گویند. آیا بابه خواندن کسی که تأثیر‌گزاری او محدود به سرحدات افغانستان نمانده، به مراکز بزرگ موسیقی چون هند و پاکستان نیز اثرگذار بوده؛ امر کاملاً" بجا نیست؟



## (ویگردها و توضیحات)

- ۱ - چون این لقب برای ظاهر شاه در جریان نخستین جرگه‌ی کبیر بعد از سقوط طالبان، بدون رأی از مجلس توسط حامد کرزی پیشنهاد گردید. مردم کابل او را بابای کرزی می خوانند.
- ۲ - این مطلب چندین بار از زبان استاد سرآهنگ و استاد هاشم که با هنرمندان هندی و پاکستانی ارتباطات وسیعی داشتند، شنیده شده است. و امروز نیز به عنوان یک روایت عام در افواه هنرمندان خرابات سابقست.
- ۳ - این برادران امیر دوست محمد را سرداران پیشاوری می نامیدند. قلعه‌ی یارمحمد خان برادر سلطان محمد طلایی که پیش ازو حاکم پشاور بود، هنوز هم در آن شهر موجودست که در اخیر کوچه‌یی به نام گننه‌گلی (کوچه‌ی برج ساعت) موقعیت داشته، فعلاً" قرارگاه پولیس ایالتی پاکستانست.
- ۴ - همانطوریکه از واردات یحیی خان گروه‌های هنری هندی سخت معروفست؛ از صادرات او نیز سگ‌های تازی شهرت فراوان دارد. او نخستین کسی بود که از طریق هند به‌صورت تازی به اروپا پرداخت؛ و این همان نسل سگی‌هایبست که امروز در همه جهان غرب به نام افگان هوند شهرت یافته است.

۵ - کهگدای، حافظ نورمحمد. میله‌های نوروزی در عهد محمدزاییان. کابل: ژوندون شماره سوم. (۱۵ حمل ۱۳۵۱ ش). ص ۵.

۶ - مددی، عبدالوهاب. سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان. تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی. ۱۳۷۵. ص ۱۶۵.

۷ - نوابی، غلام حبیب. سالگره‌ی استاد قاسم افغان (مجموعه‌ی مقالات و سروده‌ها به‌مناسبت نخستین سال درگذشت او). کابل: رادیو افغانستان. ۱۳۳۶. صص ۴۲ - ۴۰.

۸ - رشتیا، سید قاسم. خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا ۱۳۱۱ - ۱۳۷۱ ش/۱۹۳۱ - ۱۹۹۲ م. پشاور: مرکز مطبوعاتی افغان. (ب.ت.ص) صص ۲۴ - ۲۵.

۹ - پوهنیار، سیدمسعود. ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان. ج ۱ و ۲ در یک وقایه. پشاور: کتابخانه‌ی سبا. ۱۳۷۶. ج ۲. ص ۷.

۱۰ - چندین سال پیش از زبان زنده‌یاد استاد محمد صالح پرونتا شنیدم که ایشان سروده‌های امیر حبیب‌الله را گردآورده‌اند که در حد یک مقاله تهیه شده‌است. چون این مطلب برایم جدید بود، در صدد کنجکاو‌ی شدم، استاد چند رباعی از حافظه برخواند که در کمال پخته‌گی و سلاست بودند. چون مهمانی وارد شد که ایشان را به‌خود مشغول داشت، صحبت ما از ادامه باز ماند. اکنون فقط مصرعی از و در حافظه مانده که مربوط به یک روایت است که استاد پرونتا چنین قصه کردند: روزی امیر حبیب‌الله در موسم شگوفه‌ی نارنج در باغ شاهی جلال‌آباد با سردار رفیق (همان کسی که در عهد امانی نخستین مطبوعه‌ی حروفی شخصی را در کابل گشود) نشسته بودند که خوبصورتی وارد باغ شد. سردار رفیق رو به امیر نموده به‌کنایه گفت: به‌باغ آن صنم گل‌گذار می‌آید و امیر فی‌البداهه گفته بود: شگوفه چشم تو روشن بهار می‌آید. همین یک مصرع نیز می‌تواند گویای سطح سخنوری امیر باشد.

۱۱ - شهباز علی. سر سنسار. راولپندی: علی پبلیکیشنز. نومبر ۲۰۰۲. ص ۱۵۸.

دانشمند پاکستانی استاد شهباز علی خان از استادان جوان موسیقی گوردون کالج راولپندیست. در سال ۲۰۰۲ توسط دوست گرانقدرم داکتر عارف نوشاهی که استاد و

رییس بخش فارسی آن کالجست با او از نزدیک آشنا گردیدم. وی با کارهای این قلم در عرصه‌ی موسیقی شبه قاره بسیار علاقه گرفت و نظریات نیکی هم برای چاپ برخی از کتاب‌ها ارائه کردند. در یکی از صنف‌هایش در هنرکده‌ی اسلام آباد نیز این قلم را با صفی‌الله شعور برادر و امید شعور برادر زاده‌ام دعوت کردند. شاگردانش موسیقی کلاسیک را خوب آموخته بودند؛ مخصوصاً یک جوان چینی که ماستری زبان اردو را از دانشگاه پکنگ گرفته و در اسلام خبرنگار آژانس سین هوای کشور چین بود. راگ مالکوس را چنان استادانه خواند که تعجب برانگیز بود. چون اسم او را پرسیدم گفت اسمم هوی است؛ ولی نام هنری‌ام آفاق‌علی‌خانست. ازین حرفش همه به خنده افتادیم. زیرا از یک طرف او تصور کرده بود که علیخان لاحق‌علی نام تمام هنرمندان موسیقی‌ست، چونکه از شهباز علی استادش گرفته تا استاد فتح‌علی خان و سلامت علیخان همه این واژه‌ها را در اسمای شان دارند؛ و دو دیگر اینکه قیافه منگولین او با این نام کاملاً در سازگاری معلوم می‌شد؛ زیرا برادران هزاره‌ی ما به علت ارادت بیش از حد به شخصیت بزرگ عالم اسلام حضرت علی رض، اغلب لاحق‌علی علی در اسمای شریف شان نمودارست. از همینرو به شوخی برایش گفتیم که اگر در افغانستان کنسرتی را به راه بیاندازی بسیار استقبال خواهی شد، زیرا در آنجا با این قیافه و این نام هنری‌ات بیگانه معلوم نخواهی شد. او که ازین حرف خیلی خوشش آمده بود، وعده داد که هرگاه آماده‌ی کنسرت شود؛ نخستین برنامه‌اش در شهر کابل برگزار خواهد شد.

۱۲ - همانجا. ص ۱۵۸.

۱۳ - ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان. ج ۲. ص ۱۳۷.

۱۴ - پاکدل، عبداللطیف. سفینه موسیقی. تکثیر سوم. تورنتو: مؤلف. ۱۳۷۵. ص ۳۶۲.

۱۵ - سر سنسار ص ۱۵۸ به حواله‌ی کتاب مهدی حسن کی آپ بیتی. تدوین افضل آرش.

راولپندی: روزنامه‌ی جمعه میگزین. ۱۹۸۴.

۱۶ - نگارنده‌ی این سطور موجودیت این تیپ را یکبار از زبان ذبیح ابوی شنیده بود که آن را به هیچکس نمی‌شنواند. در ماه حمل ۱۳۵۸ در منزل کاکا اشرف ذکریا در مکروریان باز هم از تقاضای این قلم طفره رفت. کاکا اشرف که خود آرشیف بسیار غنی موسیقی داشت،

به شوخی گفت: بسیار شله نگير، ذبيح جان يگان گزافه گویی دارد. اگر چنین چیزی موجود می بود، حتماً من نیز آن را می داشتم. اصلاً این یک لاف سردار آغاست که ذبيح جان از او پیروی می کند. ورنه امروز نه ظاهرشاهی وجود دارد؛ و نی هم خانواده اش در مسند قدرت است که کسی از ایشان واهمه داشته باشد. ابوی در حالیکه سخت ناراحت به نظر می رسید، گفت: کاکاجان کسی که کاپی این نوار را برایم داده، امروز بیشتر از زمان ظاهرشاه قدرت دارد. چون رازی درین تیپ نهفته است برای او رسوایی بار خواهد آورد. کاکا باز هم به شوخی گفت: هان! فهمیدم ببرک کارمل آنرا از خانه میز ظاهر خان دزدیده و برای تو داده است. خوبست آن را از بین ببری که سرو کارت با دستگاه آگسا نیفتد. بعد از آن روز ذبيح ابوی را دیگر ندیدم. به تاریخ پانزدهم می ۲۰۰۶ که برای تهیهی مطالب این مقاله با جناب حمیدزاده که دوست نزدیک او بود، از طریق تلفن در تماس شدم؛ وی در حالیکه در کابل در بستر بیماری به سر می برد، گفت: «زمانی که در سال ۱۳۶۱ تو به زندان سیاسی افتادی ذبيح جان خیلی متأثر شد و در حالی برایت دعا می کرد این تیپ را برای من شنواند که مطلع آهنگ هایش همانهایی بود که برایت گفتم. چون از راز آن نوار جويا شدم او گفت که نوار یادشده را خلیل احمد ابوی - که از اعضای برجستهی حزب پرچم بود، به دربار ظاهرشاه نیز راه باز کرده، خود را تا مقام ولایت رسانید - از نزد سردار آغا به دست آورده بود. چون همه می دانستند که نوار ظاهرشاه از نزد فاروق سراج گم شده است؛ ذبيح جان می ترسید که مبادا برای خلیل ابوی که پسر کاکایش بود، رسوایی بار آورده برای خود وی درد سر بیافریند، ازینرو در شنواندن آن امساک به خرج می داد؛ ورنه او هیچ نوار خود را از دوستان دریغ نمی کرد. حتی او از موجودیت آن تیپ در آرشیفش به هیچ کسی نمی گفت اینکه برای تو این راز را افشا کرده بود، یا بالای تو اعتماد فوق العاده داشت و یا اینکه موضوع به صورت تصادفی از زبانش خطا خورده است؛ زیرا از موجودیت این تیپ به جز از سه، چهار تن از نزدیکترین یاران او کس دیگری آگاه نه بود.

۱۷ - حبیب زاده، محمد مهدی. خاطره هایی از رادیو افغانستان. به کوشش نصیر صمدیار. تورنتو: ناشر فاروق حبیب زاده. ۱۳۹۰. ص ۲۳.

۱۸ - سر سنسار. ص ۱۶۴.

پوځي ارز آنگار وینگر ایڼی نکلیم

الف - هر ژمینه‌ی موسیقی؛

- ۱ - کلیات در موسیقی و ادبیات دری
- ۲ - کتابشناسی تطبیقی موسیقی هندوخراسانی
- ۳ - خرابات و خرابات‌نشینان کابل
- ۴ - شگردهای موسیقی علمی و عملی در عهد غوریان
- ۵ - تاریخ علم موسیقی در افغانستان
- ۶ - زمزمه‌ی وحدت (تصحیح)
- ۷ - کرامت مجرا (تصحیح)
- ۸ - مقدمه‌های دو گانه‌ی نورس و سه‌سرس (تصحیح)
- ۹ - مکتب سرآهنگ

پ - هر ژمینه‌ی ادبیات؛

- ۱ - قاری و نقد ادبی
- ۲ - از بلاغت تا بدیع
- ۳ - مهملسرایی در ادب دری
- ۴ - بیدلگرایی
- ۵ - ریاضی ادبی
- ۶ - سمر و قند (تصحیح)
- ۷ - برگو به آفتاب (تصحیح)
- ۸ - گذرگاه شقایق (تدوین)

ج - هر ژمینه‌ی ادبیات شفاهی؛

- ۱ - ترانه‌های کهسار
- ۲ - ترانه‌های غرچستان
- ۳ - ترانه‌های شیران پنجشیر
- ۴ - چیستان‌های شفاهی دری
- ۵ - مردمنامه
- ۶ - ادب شفاهی کودکان
- ۷ - ادبیات شفاهی دری